

بخش ۴

استراتژی و تاکتیک

فصل اول

تحول مفهوم استراتژی و تاکتیک در اندیشه نظامی

واژه استراتژی ریشه یونانی دارد^۱. استراتگوس^۲ به معنی لشکر است که خود از استراتوس گرفته شده، و کلمه آگین به معنای «فرماندهی کرد» است. لذا استراتگوس مترادف با فرماندهی لشکر می باشد. ترجمه فنی استراتگوس به این شرح است: ۱- فن اداره جنگ، ۲- فن فرماندهی، ۳- فن جنگ، ۴- طرح نقشه برای جنگ است^۳. این اصطلاح به مرور ایام تحول و تغییر یافته است، تاکتیک هم ریشه یونانی دارد. و از نحوه اداره نیروهای نظامی بدست آمده است. نظام سیاسی، اجتماعی یونان باستان به روش ایلی اداره می شد، هر ایل و خاندانی تعدادی نیروی نظامی و جنگاور داشت که به نمایندگی از سوی اقوام خود وارد ارتش می شدند. سربازان هر چند خانواده یک گروه را تشکیل می داد، مجموعه این سربازان لشکر دولت شهر و ارتش را بوجود می آوردند، که معمولاً توسط شورای فرماندهان هدایت و راهبری می شد. گروه های کوچکی که مرکب از افراد خانواده ها بود، تاکسیس^۴ و مجموعه آنها که ارتش بود تحت عنوان استراتگوس شناسایی می شد. فرماندهی تاکسیس ها با تاکسیال^۵ و فرماندهی مجموع آنها با استراتژوم^۶ بود. تا قبل از سال ۴۸۷ قبل میلاد و در زمان حکومت آرکنها^۷، فعالیت خاص لشکری (و گاه کشوری) توسط جمعی از فرماندهان یا استراتگوسها هدایت می شد^۸. در این شورا یک نفر به عنوان سر فرماندهی انتخاب می گردید و بقیه افراد از

۱. برای مطالعه مراجعه شود به فرهنگ دهخدا - ذیل به اصطلاح استراتژی

2. Strategus

۳. فرهنگ علوم سیاسی - غلامرضا علی بابایی و بهمن آقایی - جلد اول - نشر ویس ۱۳۶۵ - ص ۴۲

4 Taxis
5 Taxial
6 Stratjom
7 Arkenes

۸- فرهنگ علوم سیاسی - منبع فوق ص ۱۶۱

او تبعیت می کردند. این عنوان بنوبت به دیگر افراد شورا نیز تفویض می شد. افراد این شورا حقوق و اختیارات یکسان داشتند. بعدها رومیها نیز از این نظم در انجام امور کشوری و لشکری خود استفاده کردند.

گفته اند که اغلب حکمفرمایان و فرمانداران انتصابی پادشاهان مقدونی در مناطق مختلف و شهرهای یونان استراتگوس خوانده می شدند. اسکندر مقدونی زمانیکه عازم جنگ با ایران شد آنتی پاترز^۱ را به سمت استراتگوس اروپا منصوب نمود. بعد از اسکندر قدرت نظامیان از قدرت قانونی غیر نظامیان پیشی گرفت. و مقامات نظامی عملاً عهده دار وظایف مقننه و مجریه و صاحب اختیار دولت در سرزمین یونان گردیدند. در این دوران یونانیها و رومیها فنون و روش هایی را در جنگ بکار برده و آنها را استراتژم نامیدند، که به مفهوم حيله های جنگی و روش کاربرد آنها بود. مورخین معروف یونانی مثل هومر و هرودوت این واژه و نیز واژه تاکسیس و استراتگوس را که به مفهوم نحوه بکار بردن این حيله ها بود را در کتاب های خود استفاده کردند. این دو واژه بتدریج از یونان به کشورهای مجاور و سایر ممالک راه یافت و در میان ملل آسیای صغیر و روم معمول گشت.

هانیبال^۲ که در جنگ های روم و کارتاژ به عنوان یک فرمانده بزرگ شناخته شد، به استراتژی و تاکتیک توجه داشت. گفته می شود از آنجا که هانیبال بیشتر در مسائل تاکتیکی تجربه داشت، سرانجام شکست خورد. امپراتوران روم شرقی نیز بعدها سعی کردند تا امپراتوری روم را احیا کنند. در سال ۵۷۸ م، امپراتور موریس کتاب استراتژیگون را جمع آوری نمود. بعدها لونی ششم نیز به جمع آوری و تدوین کتاب علم تاکتیک همت گماشت.

در قرون وسطی از علوم نظامی تنها چیزی که مورد توجه زیاد قرار گرفت، هنر محاصره و در هم شکستن آن بود. جان زیزکا^۳، رهبر چکها در ربع اول قرن پانزده، از اولین کسانی بود که سعی کرد استراتژی جدید نظامی را مورد استفاده قرار دهد^۴. او سنگرهای متحرک را به عنوان یک واحد تاکتیکی و توپخانه را به عنوان اسلحه ای با قابلیت مانور بکار برد. او اولین فرماندهی بود که سواره نظام، پیاده نظام و توپخانه را در یک ترکیب مؤثر از نظر تاکتیکی بکار گرفت. این فکر که برای حفاظت نیروها حرکت

- 1 Anty Paters
- 2 Hannibal
- 3 John Zizka

۴. نقل از:

Brodie Bernard. strategy in the middleage, princeton university press 1959

از سپر کار آتر است توسط زیرکا تکامل یافت. افراد دیگری نیز در ارتباط با تحول و تکامل استراتژی نظامی مطرح هستند که در موقع مناسب به آنها اشاره می‌کنیم.

تعریف استراتژی

استراتژی یک اصطلاح نظامی - سیاسی است که مفهوم و چارچوب آن دقیقاً و بطور کامل هنوز مشخص نشده است. این اصطلاح تا مدتها بیانگر علم و هنر فرماندهی نظامی بوده و در حیطه کاری و شغلی افرادی محدود مطرح می‌شده که دارای اطلاعات خاصی از کاربرد تجربیات در مسائل نظامی بوده‌اند. این اطلاعات در واقع شیوه‌های بکار گرفته شده از سوی فرماندهان نظامی در عملیات موفق را شامل می‌شد و گاهی نیز آنرا علم جنگ می‌نامیدند. علمی که در صدد تهیه طرحها و خط‌مشی‌هایی برای واحدهای نظامی در میدان نبرد بود. بدین ترتیب می‌توان گفت استراتژی عبارت است از: «برنامه‌ریزی جنگ و تنظیم و هدایت نیروها به سوی میدان نبرد». کلوزویتز در این خصوص عقیده دارد: «دو فعالیت قابل متمایز از یکدیگر در جنگ وجود دارد، استراتژی که فن هدایت نبرد و هدایت عملیات در رزمها می‌باشد و دیگری تاکتیک که خود بکارگیری نفرات و هدایت عملیات در رزمها می‌باشد»^۱ مولتگا استراتژی را «نظایق عملی وسایل موجود در اختیار یک فرمانده با طرق دستیابی به هدف مورد نظر»، می‌داند. لیدل هارت می‌گوید: استراتژی عبارت است از فن توزیع و بکار بردن وسایل نظامی برای نیل به اهداف سیاسی^۲. پنتاگون و انجمن مطالعات عالی نظامی امریکا در ۱۹۶۳ استراتژی را چنین تعریف می‌کند: «فن و علم توسعه و بکارگیری قدرت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی ملت هنگام جنگ و صلح به منظور تأمین حداکثر پشتیبانی از سیاست‌های ملی و افزایش احتمال دستیابی به نتایج مطلوب برای کسب حداکثر پیروزی و حداقل شکست»^۳. کمیسیون امور دفاعی مجلس شورای اسلامی ایران در سال ۱۹۶۲ استراتژی نظامی را به عنوان، شیوه‌ای که کشور در بکارگیری امکانات خود به منظور نیل به اهداف نظامی و پشتیبانی از اهداف عمومی کشور انتخاب می‌نماید، دانسته است. در فرهنگ واژه‌های نظامی تألیف سپهبد محمد کاظمی، استراتژی به عنوان کاربرد نظامی علم و هنر طرح‌ریزی و هدایت عملیات وسیع نظامی تعریف می‌شود. در خصوص تاکتیک سه معنی آمده است. اول، حمله کردن

۱. به نقل از:

Von Clausewitz, on war, reprinted, london, routledge. 1966

۲. به نقل از:

B.H.liddel hart-atrstegy. The indirect approach. london 1967

۳. به نقل از:

Pentagon-Encyclopedia of americana

و هجوم بردن. دوم، دانش و هنر بکار بردن نیروها در رزم. سوم، ترتیب منظم مانور یگانها نسبت به یکدیگر و نسبت به دشمن بطوریکه حداکثر استفاده به عمل آید؛ کمونیستها این اصطلاح را در مباحث مختلف سیاسی، نظامی و ... بکار می‌برند. وقتی مسائل نظامی مورد نظر باشد، استراتژی به مفهوم مجموعه‌ای از عملیات وسیع و هماهنگ برای پیروزی در یک جنگ است. همچنین می‌تواند به اهداف و نقشه‌های بلند مدت نظامی اطلاق شود. در مباحث سیاسی و بخصوص حزبی استراتژی عبارت است از علم رهبری و مبارزه طبقاتی پرولتاریا و تعیین ترکیب و مشخصات ارتش سیاسی تحت نظر وی در یک دوره معین از انقلاب، تدوین نقشه‌های ضروری برای استفاده از ذخائر مستقیم و غیر مستقیم و نیروهای اصلی و فرعی انقلاب. استراتژیست حزبی موظف است نقشه‌ای برای مبارزه تدوین کند تا در طی آن انقلابی‌ها پیرامون حزب و نماینده پرولتاریا جمع شده و رهبری اقدامات و عملیات را به او بخشند. استراتژی حزب در هر مرحله معین ثابت است، از این رو شعارهای حزبی نیز در طول هر مرحله نباید دستخوش تغییر شود. شعارهای استراتژیک در واقع بیانگر خواست حزب در هر مرحله می‌باشد. به اعتقاد کمونیستها، قواعد استراتژی و تاکتیک، احزاب انقلابی علمی است.^۱ زیرا بر اثر تجربه و مبارزات انقلابی بدست می‌آید. بنابر این شرط اصلی برای رسیدن به نتیجه‌های صحیح این است که شرایط عینی و ذهنی انقلاب مطالعه شود و مشخصه تاریخی جهان و کشور، مورد تحلیل و شناسایی قرار گیرد. اصول کلی که در جریان مبارزات و انقلاب باید رعایت شود را به صورت زیر در می‌آوریم.

- متحد کردن کلیه نیروهایی که می‌توان در یک لحظه معین علیه دشمن بسیج کرد و هر چه بیشتر دشمن را به انزوا کشاند. استفاده صحیح از تمام عوامل برای استفاده صحیح از ذخائر دائمی و موقت انقلاب.
- شناسایی نقاط ضعف دشمن برای وارد نمودن ضربه‌های کاری.
- تشخیص نیروهای دوست و انتخاب صحیح زمان برای شروع مبارزه.
- یافتن حلقه اساسی و اصلی کار در جریان مبارزه.
- تعیین افراد مناسب برای مأموریت‌های مختلف.
- تقسیم مسائل و مشکلات به گروه‌ها و مبادرت به حل آنها.

۱. واژه‌نامه سیاسی، اجتماعی- ایرنیک آیین - انتشارات حزب توده ایران - چاپ پنجم ۱۳۵۹ - ص ۱۳

- طرح جسورانه هدف و حرکت احتیاط آمیز و با دقت به سوی آنها^۱.
تاکتیک، جزء و بخشی از استراتژی و کاملاً تابع وظایف استراتژیک در مرحله معین از انقلاب است. تاکتیک دوران کوتاهی را در درون یک مرحله استراتژیک در بر می گیرد. هدف های مشخص نزدیک تر و محدودتر را در نظر داشته و به اشکال مشخص مبارزه در شرایط معین مربوط می شود. هدف تاکتیک بدست آوردن سنگری در این یا آن نبرد، پیشروی در این یا آن زمینه، اجرای موفقیت آمیز این یا آن عمل و اقدام مشخص است. شعارهای تاکتیکی برای مراحل کوتاه مدت و با خواست های محدود معینی مطرح می شوند.

مانو عقیده دارد که با هر جنگ یک وضعیت و شرایط کلی بوجود می آید وضع کلی می تواند در سطح وسیع و جهانی و یا در محدوده یک کشور، و یا در یک منطقه مستقل پارتیزانی یا یک جبهه مستقل عملیاتی مطرح شود. وظیفه علم استراتژی مطالعه آن دسته از قوانین جنگ است که بر وضعیت کلی جنگ اشراف دارد. حال آنکه علم اپراتیو و علم تاکتیک مطالعه قوانین حاکم بر بخشی از جنگ را شامل می شود. علت اینکه یک فرمانده عملیات اپراتیو یا تاکتیکی باید تا حدودی از قوانین استراتژی اطلاع داشته باشد این است که در اثر درک کلی بهتر می توان در جزء عمل کرد. زیرا که جزء تابع کل می باشد^۲، این نظر که پیروزی استراتژیک تنها در اثر کامیابی های تاکتیکی بدست می آید، نمی تواند درست باشد. زیرا این واقعیت را نادیده می گیرد که پیروزی یا شکست جنگ بطور عمده به محاسبه وضعیت کلی و مراحل گوناگون آن بستگی دارد.

اگر در محاسبه وضعیت کلی و مراحل گوناگون آن اشتباهات بزرگ و فاحشی روی دهد، جنگ بطور حتم محکوم به شکست است. وقتی می گوئیم «یک حرکت حساب نشده باعث باخت تمام بازی می شود»، منظور آن حرکتی است که در وضع کلی اثر می گذارد. یعنی حرکتی که در کل تعیین کننده است. نه حرکتی که تنها در جزء اثر می گذارد. اما وضعیت کلی نمی تواند جدا و مستقل از اجزاء خود باشد. گاه ممکن است بعضی از اجزاء بدون آنکه در وضع کلی تأثیر جدی بگذارند به شکست انجامد. در اینجا می توان نتیجه گرفت که این اجزاء برای وضع کلی تعیین کننده نبوده اند. در تاریخ جنگها دیده شده است که پس از یک سلسله پیروزی، شکست در یک نبرد باعث از بین رفتن کلیه دستاوردها می شود. و یا بر عکس پس از شکست های متعدد، پیروزی در یک نبرد موجب پیدایش وضعیت جدیدی می گردد. در این موارد باید گفت که این سلسله از پیروزیها یا شکستها تنها اثر جزء را داشته و در سرنوشت اصلی جنگ، نقش تعیین کننده

۱. واژه های نو- سنخر- بی تا- بی نا- ذیل اصطلاح استراتژی و تاکتیک

۲. مراجعه شود به منتخب آثار- مانوتسه دون- جلد اول

نداشته است. حال آنکه یک پیروزی یا یک شکست که وضعیت را دگرگون می‌سازد، اثری تعیین کننده دارد. از این صحبتها می‌توان به اهمیت محاسبه دقیق وضعیت کلی جنگ پی برد. فرماندهی کل عملیات باید با محاسبه وضعیت کلی جنگ، سازماندهی واحدها، ارتباط بین عملیات اپراتیو مختلف، همبستگی مراحل گوناگون یک عملیات، ارتباط میان مجموع فعالیتها در اردوگاه خود و اردوگاه دشمن را بر حسب شرایط موجود در نظر داشته باشد. رابطه بین کل و جزء نه تنها در مورد رابطه بین استراتژی و فن عملیات اپراتیو، بلکه در مورد رابطه فن عملیات اپراتیو و تاکتیک نیز صادق است. برای مثال رابطه میان عملیات یک لشکر و عملیات هنگها و گردان‌هایش، یا رابطه بین عملیات یک گروهان و دسته‌ها و جوخه‌هایش. فرمانده در هر مقامی که باشد باید توجه خود را به مسائل و عملیاتی معطوف سازد که در حیطة مسئولیت وی مهم‌ترین نقش را داراست^۱. به نظر هائو، عملیات اپراتیو، مجموعه چند عملیات تاکتیکی کوچک و بزرگ است که ارتش به منظور نیل به هدف استراتژیک و معین خود، طبق نقشه جنگ واحد، در جهات و زمان‌های معین انجام می‌دهد. مقیاس این عملیات به مقدار نیروی وارد شده از سوی طرفین بستگی دارد.

فصل ۲

نظر استالین در مورد استراتژی و تاکتیک

استالین در مقاله استراتژی و تاکتیک معتقد است که: «استراتژی عبارت است از تعیین روش پرولتاریا در مدت نسبتاً کوتاه جذر و یا مد نهضت، صعود یا نزول انقلاب و مبارزه در راه از پیش بردن این خط مشی از طریق تبدیل اشکال کهنه مبارزه و تشکیلات به اشکال تازه، و تبدیل شعارهای کهنه به نو و از راه ترکیب این صور به یکدیگر. تاکتیک بر خلاف استراتژی در برابر خود مقاصد غیر مهم‌تری قرار می‌دهد، زیرا تاکتیک برای پیروزی در تمام جنگ کوشش نکرده، بلکه هدف آن پیروزی در این یا آن نبرد، این یا آن رزم، اجرای موفق این یا آن عملیات و تعرضات است. که با موقعیت معینی از صعود یا نزول انقلاب مطابقت دارد»^۲.

از دیدگاه استالین تاکتیک جزئی از استراتژی است و مطیع و مجری اوامر آن است. وی این موارد را مورد بررسی قرار می‌دهد:

- ۱- میدان تأثیر استراتژی و تاکتیک سیاسی و صحنه کاربرد آن - هر گاه قبول گردد که جنبش پرولتاریا دارای دو جهت می‌باشد، یک جهت عینی و

۱. منبع قبل

۲. در باره استراتژی و تاکتیک - استالین - حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران (توفان - انتشارات گام بی‌تا)

یک جهت ذهنی، بدین ترتیب میدان تأثیر استراتژی و تاکتیک بی شک به جهت ذهنی جنبش مختص می گردد. جهت عینی را آن سلسله از روندهای تکامل در بر می گیرند که خارج از پرولتاریا و در پیرامون پرولتاریا، مستقل از خواست او و خواست حزیش در جریانند. روندهایی که در حد نهایی تکامل کل جامعه را تعیین می کنند. جهت ذهنی را آن روندهایی در بر می گیرد که در درون پرولتاریا به مثابه انعکاس روندهای عینی در شعور پرولتاریا در جریانند، روندهایی که حرکت جهت ذهنی را تسریع یا کند می نمایند. اما به هیچ وجه آنها را تعیین نمی کنند.

۲- تئوری مارکسیزم، که قبل از هر چیز روندهای عینی را در تکامل و در نابودیشان بررسی می کند، گرایش تکامل را تعیین می کند، طبقه یا طبقاتی را می نمایاند که حتماً به قدرت می رسند، یا حتماً سرنگون می گردند و باید سرنگون شوند.

۳- برنامه مارکسیزم که متکی بر استنتاجات تئوری است، هدف جنبش طبقه به قدرت رسیده را در این مورد (پرولتاریا) و در طول دوره معینی از تکامل سرمایه داری، یا در طی سراسر مرحله سرمایه داری (برنامه حداقل و حداکثر) تعیین می نماید.

۴- استراتژی که توسط دستورات و برنامه های حزبی هدایت می شود، متکی بر ارزیابی نیروها در نبرد داخلی (ملی) و بین المللی است. راه عام، جهت عام را تعیین می کند که در آن راه جنبش انقلابی پرولتاریا باید هدایت گردد تا بتوان با پدیدار گشتن و رشد متناسب نیروها در طی آن به بهترین نتایج دست یافت.

طرح تقسیم نیروهای پرولتاریا و متحدانش را در جبهه اجتماعی مطابق با آن تنظیم می کند. تنظیم طرح تقسیم نیروها نباید با فعالیت اصلی که مشتمل بر تقسیم و آمادگی نیروهاست و توسط تاکتیک و استراتژی مشترکاً به تحقق در می آید، اشتباه گرفت، این بدان معنی نیست که استراتژی به تعیین راه و تنظیم طرح تقسیم نیروهای در نبرد در اردوگاه پرولتاریا محدود می گردد. بلکه بر عکس استراتژی مبارزه را هدایت می کند و در طول سراسر مرحله چرخش، در مواردی در تاکتیک اصلاح کرده و از ذخایر موجود ماهرانه استفاده کرده و با آنها مانور می نماید.

۵- تاکتیک که توسط اوامر استراتژی و تجارب جنبش انقلابی هم در کشور خود، هم در ممالک همسایه هدایت می شود. در هر لحظه موجود وضع نیروها

را هم در درون پرولتاریا و متحدانش، هم در اردوگاه دشمن در نظر گرفته و از نفاق و هرج و مرج در اردوگاه دشمن استفاده می‌نماید تا کتیک راه‌های مشخصی را که باید در پیش گرفت، تا توده‌های وسیعی را برای پرولتاریایی انقلابی بدست آورده و آنها را در مواضع مبارزه جبهه اجتماعی رهبری نمود، راه‌هایی که مطمئن‌تر از همه کامیابی‌های استراتژیک را آماده می‌سازند را تشریح می‌نماید.

۶- استراتژی در لحظات چرخش تاریخی یا جهش تاریخی، تغییر می‌یابد. به همین جهت جنبش را به هدف معینی و مشترکی سوق می‌دهد که منعکس‌کننده منافع پرولتاریا در طی سراسر این مرحله است... بر عکس تاکتیک با جذر و مد طبق چرخش حاضر، مرحله استراتژیکی موجود، طبق روابط متقابل نیروهای در نبرد، طبق اشکال مبارزه، طبق سرعت جنبش، طبق صحنه پیکار در هر لحظه موجود، در هر مکان موجود تعیین می‌گردد. و چون این عوامل نظر به مکان و زمان از چرخشی به چرخشی دیگر تغییر می‌یابد، بدین ترتیب در طول مرحله استراتژیکی، تاکتیک بارها تغییر یافته یا می‌تواند تغییر نماید. زیرا شامل سراسر جنگ نیست، بلکه به تنهایی نیروهایی را منفرداً در بر می‌گیرد که به پیروزی یا شکست در جنگ منجر می‌شوند، مرحله استراتژیکی طولانی‌تر از مرحله تاکتیک است.

استالین در جای دیگر نیز استراتژی و تاکتیک را تعریف کرده است، او در مجموعه سخنرانی‌هایی که در دانشگاه اسوردلف ایراد شده است و در کتاب اصول لنینیسم، آمده است می‌نویسد^۱:

«استراتژی عبارت است از تعیین سمت وارد آوردن ضربه اصلی پرولتاریا بر اساس مرحله موجود انقلاب و نهبه نقشه مفروضی برای صف‌آرایی قوای انقلابی و مبارزه در راه از پیش بردن این نقشه در طول مدت این مرحله از انقلاب. تاکتیک عبارت است از تعیین روش پرولتاریا در مدت نسبتاً کوتاه جزر و مد نهضت، صعود یا نزول انقلاب و مبارزه در راه از پیش بردن این خط‌مشی.»

به عقیده آندره بوفر، استراتژی هنر بکار بردن زور و جبر است، به نحوی که این زور

۱. اصول لنینیسم - ج ۱ - ص ۱۱۵-۹۵

و جبر بتواند تا حد امکان بیشترین نتیجه را در رسیدن به اهداف سیاسی به بار آورد^۱. این تعریف کمی مورد سؤال است، زیرا این تعریف را می‌توان برای کل هنر جنگ هم بکار برد. هنر جنگ از دو رشته جداگانه تاکتیک و استراتژی تشکیل می‌شود و اخیراً هم یک شاخهٔ لجستیک به آن افزوده شده است. تاکتیک هنر بکار بردن سلاحها در جنگ می‌باشد. به نحوی که این کاربرد بتواند حداکثر بهره‌وری را ببار آورد. از طرف دیگر لجستیک به تدارکات، تحرکات، مهمات‌رسانی، آرایش و پشتیبانی و غیره مربوط می‌شود. پس تاکتیک و لجستیک با عوامل مادی و ملموس سروکار دارد. هر دو رده از دانش‌های مادی بوده و مثل مهندسی از رشته‌های تجربی و عملی می‌باشند.

افرادی چون ناپلئون و لئوید جورج نخست وزیر انگلیس، استراتژی را نوعی جرقه یا نبوغ قدوسی دانسته‌اند. اما از دید بوفر، ذات و مایه اصلی استراتژی یک تأثیر متقابل است که بقول فوش از برخورد دو اراده مغایر و متضاد بوجود می‌آید. پس می‌توان گفت استراتژی هنری است که انسان را قادر می‌سازد، صرفنظر از روش بکار گرفته شده، مسائلی را که در نتیجه برخورد دو خواست مغایر بروز نموده، خوب بشناسد. سپس با شناخت کامل این مسائل، تکنیک یا روشی را اتخاذ نماید که حداکثر بهره‌وری را در برداشته است^۲.

استراتژی و لشکر کشی نظامی

اصطلاح استراتژی در رابطه با معنی، محتوی و حیطهٔ عمل، دچار مشکلاتی است. اشاره کردیم که ابتدا استراتژی در رابطه با مسائل نظامی و فرماندهی نیروهای مسلح در یونان باستان بکار گرفته شد. بعدها با ایجاد تغییر و تحولاتی در مفهوم این اصطلاح، استراتژی به معنی فن و ترتیب جنگیدن فردی و گروهی نزدیک شد. مدتها بعد این اصطلاح به مفهوم نقشه‌های جنگی و جنبه‌های سوق‌الجیشی بکار رفت. در این معنی استراتژی مجموعه‌ای است که نظامیان از آغاز نبرد تا پایان آن انجام می‌دهند. به عبارت دیگر نقشه کیفیت حرکت گروه مهاجم و مدافع، از نقطهٔ مبدا تا هدف‌های تهاجمی و تدافعی را استراتژی می‌نامند. بنابر این تعریف، استراتژی حرکت یک گروه، ابتدا توسط متخصصین مربوطه قبل از شروع به حرکت تعیین می‌شود. برای مثال از پیش معلوم می‌گردد که آیا حرکت به سوی مواضع تهاجمی باشد یا تدافعی، به صورت منظم

۱. مقدمه‌ای بر استراتژی - آندره بوفر - ترجمه مسعود کشاورز - انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ص

انجام شود یا غیر منظم پارتیزانی، با چه تعداد از نفرات و با کدام سلاح و تجهیزات، آیا ابتکار عملیات را نیروی زمینی عهده‌دار شود یا نیروی هوایی، کدام نقاط بیشتر مورد حمله و تهاجم باشد و جنگ تا کی ادامه یابد و....

رابطه استراتژی و تاکتیک

معمولاً اصول استراتژی از پیش معلوم و مشخص می‌باشد. حال آنکه تاکتیک ممکن است به هنگام اجرای استراتژی و در حین عمل مطرح شود. استراتژی بر مبنای شناخت قبلی از موقعیت خود و دشمن طرح می‌شود، ولی تاکتیک به موازات درگیری و بر اساس جبهه‌گیری‌های دشمن و موانع و پیشامدها طرح و اجراء می‌گردد. اصول استراتژی از سوی ستاد فرماندهی طرح می‌شود و تا پایان عملیات ثابت می‌ماند. تاکتیکها از سوی فرماندهان عملیاتی طراحی شده و حالتی فرعی و موقتی دارند به نحوی که گاه در یک طرح استراتژی در دو موقعیت متفاوت، اتخاذ دو تاکتیک متضاد لازم می‌آید. عنوان استراتژی با فضاهای پهناور، دوره زمانی طولانیتر و حرکات نیروهای بزرگتر همراه می‌باشد. حال آنکه تاکتیک به فضاهای محدود، دوره زمانی کوتاهتر و حرکات نیروهای کوچکتر مربوط می‌شود. معمولاً استراتژی به عنوان اقدامات کلی در جنگ و تاکتیک به عنوان طرز برخورد در میدان نبرد توصیف می‌گردد. استراتژی مفهوم کلی‌تری مانند جنگ را در بر می‌گیرد. به عبارتی طرح کلی را تشکیل می‌دهد و راه کارهای مناسب را تحت نظام معینی پیشنهاد می‌کند.

هدف در استراتژی

هر استراتژی هدف خاصی را دنبال می‌کند. این هدف می‌تواند مقاصد سیاسی حاکم و دولتمردان یا یک ملت را تأمین نماید. بسیاری هدف را در استراتژی ثابت می‌دانند. برای مثال شکست دشمن، هدفی است که تا پایان جنگ تعقیب شده و دستخوش تغییر نمی‌گردد. معمولاً در این وضع، قدرت و میزان و نحوه کاربرد آن بالاترین اهمیت را داراست. به همین خاطر مسائل مادی مثل جنگ‌افزارها و تسلیحات باید مورد توجه قرار گیرند. هر چند که از مسائلی غیر مادی و روانی نیز نمی‌توان چشم پوشید. باید به حریف فهماند که شروع و ادامه جنگ برای او فایده‌ای نخواهد داشت. او در توسل به جنگ، ادامه و اصرار در آن جز زیان نخواهد دید. اینکار می‌تواند از طریق روش‌های عملی و نشان دادن قدرت به حریف صورت می‌گیرد. گاه در طراحی

استراتژی اهداف سیاسی یا اقتصادی مورد توجه است. به همین منظور پیروزی و رسیدن به هدف بدون توسل به جنگ نیز می‌تواند مورد نظر باشد. لکن وجود یک استراتژی مطمئن برای هر جنگی را لازم و ضروری می‌داند. اعتقاد داشت که جنگ را باید با کمترین میزان عملیات نظامی اداره کرد و به پیروزی رساند. برای تحقق این هدف در جنگ باید عملیات را تا آنجا به تأخیر انداخت که دشمن صبر را از دست بدهد. در این موقع باید به حمله مبادرت کرد، یعنی زمانیکه توپخانه روانی هدف‌های اصلی خود را در هم کوبیده است.

ابزارهای استراتژی

هر استراتژی ابزار خاص خود را دارد. آن‌کس قصد برتری و اعمال سلطه و اراده خود را بر حریف دارد باید بتواند کاملترین مجموعه از وسایل و ابزارهای موجود را به خدمت گیرد. از جمله این ابزار می‌توان به ابزار مادی، اخلاقی، روحی و روانی، تبلیغی، سیاسی، تجاری، فنی و تکنولوژیکی، بین‌المللی و... اشاره کرد. برای کار برد هر یک از این ابزار باید مهارت مربوطه را دارا بود. علاوه بر این باید زمان کاربرد ابزار را نیز دقیقاً شناسایی و تعیین کرد. انجام این امر تنها از طریق داشتن اطلاعات دقیق و کافی میسر است. به کمک اطلاعات می‌توان نقاط ضعف دشمن را شناخت و به ارزیابی توانایی‌های خود نائل شد. اگر قرار است، ابزارهای جنگ روانی بکار گرفته شود، باید ابعاد و چگونگی روش‌های انجام آن را دقیقاً روشن کرد. آن‌کس که باید ترسانده شود کیست، چه دارد، شخصیت‌های مؤثر و اشخاص با نفوذ در او کدامند و... این ترساندن فردی در کدام قسمت از استراتژی جای می‌گیرد.

بدین ترتیب بر حسب ترتیب، تقدم، اهمیت و حساسیت موجود در استراتژی باید به بررسی روابط و تأثیر هر یک در دیگری پرداخت. و برای هر مسئله با توجه به ابعاد و جنبه‌های مختلف آن روش مناسبی را بکار گرفت. برای اینکه یک استراتژی به هدف مورد نظر خود برسد می‌توان از راه حل‌های: مبادرت به جنگ، ایجاد خرابکاری و تحریک گروه‌های مخالف در کشور دشمن، فشار اقتصادی، به انزوا کشاندن دشمن و یا به ترکیبی از این عوامل، بهره‌برداری نمود. هنگامی که امکان رسیدن به هدف از طریق بکارگیری روش‌های غیر نظامی باشد، باید از توسل به جنگ اجتناب ورزید. اما زمانیکه راهی جز جنگ برای رسیدن به هدف نباشد، باید جنگی همه‌جانبه و کامل را تدارک دید. کلوز ویتز و ناپلئون با نظریه جنگ مطلق، هدف از جنگ را نابودی کامل نیروهای دشمن می‌دانند. آیا این امر همیشه ممکن است؟ آیا هدف از جنگی که در

پیش داریم نابودی کامل دشمن است؟ یا اینکه جنگ خود ابزاری است، به شکل تصرف یک منطقه، حمله به پایتخت یک کشور، اشغال چند شهر مهم،

هر یک از تصمیمات در جای خود از اهمیت بالای برخوردار است. سیاستمدار قبل از آنکه تصمیم خود را به مرحلهٔ اجراء بگذارد باید این موارد را در خاطر داشته باشد. میزان امکان دسترسی به هدف، تأثیر رسیدن به این هدف در دستیابی به هدف اصلی، بهایی را پرداخت.

نکته دیگر در ابزارهای استراتژی آن است که با توجه به هر جنگی باید ابزارهای مناسب را تدارک دید، به عنوان مثال برای جنگ در کوهستان ابزارهایی لازم است، و برای جنگ با یک دولت کوچک سلاحها، تدارکات و لجستیک معینی باید داشت.

۱- تعریف مولف از استراتژی چنین است: استراتژی نظامی به معنای طراحی و برنامه‌ریزی در جهت استفاده از وسایل و امکانات و نیروهای نظامی برای رفع سوانح و امکان سیر و حرکت سریع در راستای نیل به هدف معین است .